

THE JOURNAL OF Linguistic and Rhetorical studies

Volume 15, Consecutive Number 35, Spring 2024

Pages 217-244 (research article)

Received: 23 April 2023 Revised: 17 June 2023 Accepted: 24 June 2023

[Issn:2717-090x](https://doi.org/10.22075/jlrs.2023.30779.2286)

Journal Homepage: <https://rhetorical.semnan.ac.ir/?lang=en>

This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.



A Study of words and combinations of Dari Afghani in *Kour Sorkhi*

Shahsani. Ali Mohammad^{1*}-Hasani. Fatemeh²

1: Assistant Professor, Persian Language and Literature, University of Semnan, Semnan, Iran;
Correspondence author (a_shahsani@semnan.ac.ir)

2: Master's student, Persian Language and Literature, University of Semnan, Semnan, Iran.

Abstract: One of the branches of the Indo-European language family is the Indo-Iranian branch, and Dari Persian language is placed in this category. The Dari Persian language belongs to the third Persian language period which emerged after the collapse of the Sassanid. This language has three Iranian, Afghani and Tajik dialects, and despite the fact that these three dialects are the same in terms of root and basis, they have distanced themselves from each other for various reasons, undergoing phonetic, lexical and grammatical changes. Every year, many different works are written in these three dialects, which are incomprehensible to the other two dialects due to the inclusion of words, terms and syntactic features specific to each dialect. As non-fiction, *Kour Sorkhi* is a remarkable work written in Afghani Dari and published in Iran. The book has been praised in literary circles and contains classical and contemporary Afghani Dari terms and words. This article employs an analytical-library method to examine a number of Afghani Dari words and terms in this work that are not found in many dictionaries, but are used by Afghan speakers today.

Keywords: *Kour Sorkhi*, non-fiction, Afghani Dari, Ālieh Atāyi, Afghanistan.

- A. Shahsani; F. Hasani (2024). A Study of words and combinations of Dari Afghani in *Kour Sorkhi*, *THE JOURNAL OF Linguistic and Rhetorical studies* 15(35), 217-244.
[Doi: 10.22075/jlrs.2023.30779.2286](https://doi.org/10.22075/jlrs.2023.30779.2286)



مجله علمی مطالعات زبانی و بلاغی

سال پانزدهم - شماره ۳۵ - بهار ۱۴۰۳

صفحات ۲۱۷-۲۴۴ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: وصول ۱۴۰۲/۰۲/۰۳ - بازنگری ۱۴۰۲/۰۳/۲۷ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۰۳

بررسی واژگان و ترکیبات دری افغانی در کتاب کورسرخي

علی محمد شاه‌سنی^۱ / فاطمه حسنی^۲

a_shahsani@semnan.ac.ir

۱: استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران. (نویسنده مسئول)

۲: دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.

چکیده: یکی از شاخه‌های خانواده‌زبانی هندواروپایی، شاخه‌هند و ایرانی است و زبان پارسی دری در این دسته قرار می‌گیرد. زبان پارسی دری، سومین دوره از ادوار زبان پارسی است که پس از فروپاشی ساسانیان بدین سو پدیدار شده است. این زبان دارای سه گویش ایرانی، افغانی و تاجیکی است و با وجود آن که این سه گویش از لحاظ ریشه و بنیان یکی هستند، اما به دلایل گوناگون از یکدیگر فاصله گرفته‌اند و از نظر آوایی، واژگانی و دستوری دچار دیگرسانی گشته‌اند. سالانه آثار گوناگون فراوانی به این سه گویش نگاشته می‌شود که به دلیل دربرداشتن واژگان، اصطلاح‌ها و ویژگی‌های نحوی مختص هر گویش برای دو گویش دیگر نامفهوم واقع می‌شوند. کتاب کورسرخي کتاب قابل توجهی است که به زبان دری افغانی در ایران نوشته شده و در گستره «ناداستان» در حوزه ادبیات می‌گنجد. این اثر در محافل ادبی مورد تحسین قرار گرفته است و دربردارنده اصطلاح‌ها و واژگان کلاسیک و امروزی دری افغانی است. این مقاله به بررسی شماری از واژگان و اصطلاح‌های دری افغانی می‌پردازد که در بسیاری از لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌ها به چشم نمی‌خورد؛ در حالی که بسیاری از گویشوران افغانستانی، امروزه آن‌ها را به کار می‌برند. مقاله پیش‌رو تمامی این موارد را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است. این مقاله به شیوه تحلیلی - کتابخانه‌ای انجام پذیرفته است.

کلیدواژه: کورسرخي، ناداستان، دری افغانی، عالیه عطایی، افغانستان.

- شاه‌سنی، علی محمد؛ حسنی، فاطمه (۱۴۰۳). بررسی واژگان و ترکیبات دری افغانی در کتاب کورسرخي.

مجله مطالعات زبانی و بلاغی دانشگاه سمنان، شماره ۳۵، صفحات ۲۱۷-۲۴۴.

Doi: 10.22075/jlrs.2023.30779.2286

۱. مقدمه

افغانستان که امروزه کشوری مستقل است و سازوکار اداری و دولتی ویژه خود را دارد، در گذشته، بخش مهم فرهنگی و تمدن قلمرو پهناور ایران کهن به شمار می آمده است و جزئی از خراسان بزرگ و مهد سبک خراسانی و همچنین زادگاه و پرورشگاه نخستین و بزرگترین شاعران و نویسندگان فارسی، همچون حنظله بادغیسی، ناصر خسرو، سنایی، مولانا جلال الدین، مسعود سعد و... بوده است. برخلاف تصور بسیاری، شرق ایران کهن (افغانستان امروزی) نقش برجسته و مهمی در پاسداشت و حفظ میراث زبان فارسی داشته است.

مردم کنونی افغانستان نیز «مر این قیمتی در لفظ دری را در پای خوکان نریخته اند» و زبان فارسی را کمابیش به همان شکل کهن و اصیل حفظ کرده اند و بسیاری از واژگان و اصطلاحات پارسی را که در دیگر مناطق و سرزمین های فارسی زبان از میان رفته یا منسوخ شده است و تنها در متون نظم و نثر کلاسیک به چشم می خورد، به صورت زنده و ملموس در گفتار روزمره و متون معاصر خود به کار می برند.

کتاب کورسرخ، خاطرات (ناداستان های) عالیه عطایی، نویسنده زن افغانستانی مقیم ایران، در سال ۱۳۹۹ در تهران منتشر شده است. این کتاب که دربرگیرنده خاطرات و مشاهدات نویسنده در فاصله سال های ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۹ است، در ایران با استقبال خوبی روبه رو شده و تاکنون دوازده بار تجدید چاپ شده است.

خاطرات و روایات نویسنده از مشکلات مرزنشینی، مهاجرت و جنگ، در کتابی نسبتاً کم حجم (۱۳۱ صفحه) و با لحنی دل نشین و گیرا به نگارش درآمده است. این روایات به طور خطی و منظم و پشت سرهم بیان نمی شوند؛ بلکه پرش هایی چه از لحاظ زمانی و چه مکانی، میان دو کشور همسایه، افغانستان و ایران و منطقه مرزی بین آنها به چشم می خورد. عالیه عطایی (متولد ۱۳۶۰)، نویسنده این کتاب، با اینکه بیشتر عمر خود را در ایران سپری کرده و در این کشور به تحصیل مشغول بوده است، در چهارمین کتاب خود، کورسرخ، هنوز پاسدار زبان پارسی دری رایج در افغانستان است و

بسیاری از واژگان و اصطلاحات کلاسیک و نوین دری را که در افغانستان مرسوم‌اند، در بطن کتاب خود حفظ کرده و از این طریق، کتابش به گنجینه‌ای از لغات کلاسیک و نوین دری افغانی مبدل شده است. این مقاله بر آن است که این واژگان دیرین و نوین دری افغانی را معرفی و در صورت لزوم تحلیل کند.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون فرهنگ‌های فراوان و متنوعی درباره بررسی واژگان فارسی نوشته شده که برخی از این فرهنگ‌ها شمار محدودی از واژگان دری افغانی را نیز در بر دارند؛ اما تنها اندکی از آن‌ها به‌طور اختصاصی به بررسی و تحلیل واژگان دری افغانی پرداخته‌اند؛ مانند فارسی هروی (زبان گفتاری هرات) تألیف محمد آصف فکرت (۱۳۷۶) که واژگان هراتی را که یکی از لهجه‌های دری افغانی است، را بررسی کرده است یا کتاب لهجه بخارایی نوشته احمدعلی رجایی بخارایی (۱۳۴۲) که تحلیل واژگان رایج در منطقه بخارا را در بر دارد و تا حدودی با واژگان دری افغانی دارای اشتراک است و همچنین فرهنگ فرارودی و زبان فارسی افغانستان تألیف دکتر علی رواقی. فرهنگ ناشنیده (فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی‌شده کاربردی در افغانستان) به قلم حسن انوشه و غلامرضا خداینده‌لو در سال ۱۳۹۱ در یک جلد منتشر شد. این فرهنگ چهار دسته از واژگان را شامل می‌شود: ۱. واژگانی که در روزگاران کهن کاربرد داشته و در ایران فراموش شده‌اند؛ اما همچنان در افغانستان زنده‌اند؛ ۲. واژه‌هایی که در هر دو کشور کاربرد دارند؛ اما در یکی از آن دو، معنایی متفاوت دارند؛ ۳. واژه‌هایی که تنها در افغانستان کاربرد دارند و در ایران ناشناخته‌اند؛ ۴. واژگانی که از زبان‌های دیگر وارد فارسی افغانستان شده‌اند، در حالی که در ایران هیچ نمودی ندارند.

تا به حال، هیچ مقاله یا نوشته‌ای درباره نقد یا توضیح و تحلیل واژگان دری افغانی موجود در کتاب کورسرخي نگاشته نشده و برای نخستین بار است که این مقاله به این موضوع می‌پردازد. این مقاله تمامی واژگان دری افغانی موجود در این کتاب را که در

فرهنگ‌های گوناگون وجود ندارد و برخی از این واژگان، تنها در تداول عامه به کار گرفته می‌شوند و قاموسی نیستند و همچنین شماری از این کلمات در میان مردم معنا و مفهومی متفاوت نسبت به آنچه در فرهنگ‌ها آمده است، پیدا کرده‌اند، معنایی و بررسی می‌کند.

۳. مبانی نظری پژوهش

۳-۱. تاریخ زبان فارسی (خانواده‌های زبانی)

در جامعه اروپایی، از قرن شانزدهم به بعد، علم لغت و اشتقاق بنا بر دلایل و عوامل اجتماعی، مورد توجه فراوان قرار گرفت؛ به همین دلیل، تألیف و تنظیم فرهنگ‌های ریشه‌شناسی و تدوین کتاب‌های دستور تطبیقی و سنجشی و نیز مطالعات و بررسی‌های تاریخی زبان‌ها برای دست‌یافتن به موارد مشابه و اختلاف زبان‌ها و ارتباط آن‌ها با یکدیگر، رایج شد. این نوع بررسی‌های تاریخی و تطبیقی موجب شد دانشمندان به پاره‌ای از مشابهت‌ها و همسانی‌های موجود در میان برخی از زبان‌ها پی ببرند. از قرن هجدهم به بعد، زبان‌شناسان با توجه به تشابهات دستوری و همگونی‌های ساختمانی زبان‌ها، شیوه جدیدی را برای طبقه‌بندی زبان‌ها پیش گرفتند که اصطلاحاً «رده‌بندی از حیث خویشاوندی» خوانده می‌شود. معیاری که در این نوع رده‌بندی رعایت می‌شد، این بود که اگر دگرگونی‌های اصوات و ساختمان چند زبان، تابع قواعدی یکسان و ثابت باشد، می‌توان چنین پنداشت که آن زبان‌ها از یک خانواده‌اند.

بدین ترتیب، از طریق بررسی تاریخی یکایک زبان‌ها و استخراج قواعد حاکم بر ساخت و نظام آن‌ها و سنجش و تطبیق این قواعد درون‌دستگاهی با یکدیگر، برخی از خانواده‌های زبانی دنیا شناخته شد. مهم‌ترین خانواده‌های زبانی شناخته شده عبارت‌اند از: هند و اروپایی، سامی و حامی، اورالی یا فینو-اوگری و آلتایی (باقری، ۱۳۹۸: ۲۶ و ۲۷).

۳-۲. خانواده زبانی هند و اروپایی

هند و اروپایی به اقوامی اطلاق می‌شود که در روزگارانی بس کهن، در نواحی واقع در جنوب سرزمین روسیه امروزی، در دشت‌ها و استپ‌های جنوب سبیری، دریاچه

اورال، شمال بحر خزر و شمال قفقاز می‌زیستند. اقوام هند و اروپایی تا اواخر هزاره سوم پیش از میلاد، در سرزمین مشترک اولیه خود می‌زیستند و از آن زمان به بعد، بنا بر ضرورت، ناچار به مهاجرت از سرزمین اصلی خود شدند. مسیر حرکت و مهاجرت این اقوام، مختلف بود و هر دسته از آنان از طریقی دیگر به منطقه‌ای جداگانه رفتند و بدین ترتیب، در سرزمین‌هایی از جنوب آسیا تا شمال اروپا پراکنده شدند و به این دلیل که اقوام مذکور در نقاط مختلفی از اروپا و آسیا از جمله هندوستان سکنا گزیدند، به نام هند و اروپایی شهرت یافتند؛ بنابراین، هند و اروپایی بر گروهی از زبان‌های هم‌ریشه اطلاق می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: هند و ایرانی، یونانی، آلبانیایی، ایتالیایی، هیتی، تخاری، ارمنی، بالتو اسلاوی، سلتی و ژرمنی.

خانواده زبانی هند و اروپایی به نام‌های مختلف هندوهیتی، هند و ژرمنی و آریایی نیز خوانده شده است (همان: ۲۸ و ۲۹).

۳-۳. زبان هند و ایرانی

یکی از مهم‌ترین شاخه‌های زبانی خانواده هند و اروپایی، هند و ایرانی است که به دو شاخه اصلی «زبان‌های ایرانی» و «زبان‌های هندی» تقسیم می‌شود. با در نظر گرفتن ویژگی‌ها و مختصات زبانی قدیمی‌ترین آثار و مدارک بازمانده از زبان‌های ایرانی تا زمان حاضر، می‌توان تحولات تاریخی زبان‌های ایرانی را به سه دوره مهم باستان، میانه و جدید تقسیم کرد. بدین ترتیب، می‌توان گفت زبان فارسی که یکی از زبان‌های ایرانی است، از قدیمی‌ترین صورت بازمانده آن تا فارسی دری، سه دوره تحوّل باستان، میانه و جدید را پشت‌سر گذاشته است (همان: ۴۰).

۳-۴. ادوار تاریخی تحوّل زبان‌های ایرانی

۱. دوره ایرانی باستان (آغاز هزاره دوم ق.م، یعنی دوره جدایی زبان‌های ایرانی از جامعه آریایی تا قرن‌های چهارم و سوم ق.م). مواد زبانی ایرانی این دوره، یعنی دوره وجود ایرانی مشترک و گویش‌های آن و از طریق آثار مکتوب اصلی که مربوط به

قرون واپسین این دوره است (کتیبه‌های فارسی باستان) یا دوره‌های متأخر و به صورت غیردقیق تدوین شده (اوستا) به دست ما رسیده است. از دوره مقدم بر گسترش و جدایی زبان‌های ایرانی، هیچ نوشته‌ای در دست نیست. زبان این دوره را تنها از بازسازی، به ویژه بر اساس (مواد زبانی) هندی باستان می‌شناسیم.

۲. دوره ایرانی میانه (قرون چهارم و سوم ق.م تا قرن‌های ششم و نهم م). مواد زبانی این دوره را مواد زبان‌های ایرانی میانه (فارسی میانه، پارتی، سغدی و غیره) تشکیل می‌دهند که اکثریت قاطع آن‌ها مربوط به قرون واپسین این دوره‌اند. اطلاعات مربوط به اوایل این دوره چندان خرسندکننده نیست (ارانسکی، ۱۳۹۴: ۴۳).

۳. سومین دوره در بررسی‌های تاریخی زبان‌های ایرانی، «دوره جدید» است. این دوره از نظر تاریخی، با استیلای تازیان بر ایران آغاز می‌شود و تا زمان حاضر ادامه دارد. زبان‌های ایرانی دوره جدید از آن جهت که در حال حاضر نیز به کار می‌روند، «زبان‌های زنده» محسوب می‌شوند. مهم‌ترین زبان‌های ایرانی دوره جدید عبارت‌اند از: زبان پشتو، زبان کردی، آسی، یغناپی، مونجانی، ارموری، کومزاری، پامیری، بلوچی، تاتی، تالشی، گیلکی، طبری، لری و بختیاری، زبان‌های ایالت فارس، زبان‌های مرکز ایران و زبان‌های فارسی جدید (باقری، ۱۳۸۹: ۱۰۷-۱۱۱).

از میان زبان‌های ایرانی دوره جدید، زبان فارسی جدید، زبان رسمی، اداری، علمی و ادبی این دوره است. این زبان دنباله طبیعی و بلافصل زبان فارسی میانه است که اصطلاحاً پهلوی خوانده می‌شود. زبان فارسی جدید اغلب با صفت «دری» در مفهوم اداری و دولتی، گاهی نیز بدون صفت، یعنی «فارسی» خوانده می‌شود (همان).

۳-۵. وجه تسمیه زبان پارسی به دری

نخستین گویندگانی که بدین زبان شعر گفته یا نثر نوشته‌اند، آن را پارسی دری، دری، پارسی یا فارسی خوانده و آن زبان را در برابر پهلوی (پهلوانی) و تازی (عربی) قرار داده‌اند. بنا به نوشته محمد بن اسحاق الندیم، صاحب کتاب *الفهرست* که سخن از قول ابن مقفع نقل می‌کند، بدین سبب آن زبان را دری نامیده‌اند که در دربار و درگاه

پادشاه معمول بوده و مردم پایتخت بدان سخن می گفتند. یکی از معانی «در» در زبان پهلوی و پارسی، دربار و درگاه پادشاه است و زبان دری به معنی زبان دری و درگاه شاهان و در حقیقت، زبان رسمی کشور بوده است. حمزه اصفهانی در کتاب *التنبيه على حدوث التصحيف*، در جایی که از زبان‌های ایرانی یاد می کند، زبان دری را از زبان‌های ایران پیش از اسلام شمرده و آن را زبان تیسفون (مداین) دانسته که از میان لهجه‌های شرق ایران، عنصر زبان اهل بلخ در آن غلبه داشته است (مشکور، ۱۳۷۸: ۵۳۵).

در دوره جدید برای نوشتن زبان فارسی دری، از خط عربی استفاده می شود که از نظر منشأ با خطوط ایرانی در دوره میانه، تفاوت چندانی ندارد. تا اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری، اثر قابل توجهی به زبان فارسی جدید و خط عربی در زمینه علمی یا ادبی نوشته نشده است. بدین جهت، زبان‌شناسان، دوره فارسی جدید را از قرن چهارم هجری، مقارن با قرن دهم میلادی به حساب می آورند و آن را دوران هزارساله فارسی جدید می خوانند (باقری، ۱۳۸۹: ۱۱۲).

۳-۶. سه گویش فارسی دری یا نو

فارسی دری، امروزه در افغانستان، ایران و تاجیکستان رایج است و سه گویش دارد. در هر سه کشور، از اوایل قرن بیستم، وضعی برای زبان فارسی پیش آمده که باعث شده است فارسی رایج در این سه کشور به راهی بیفتد که به تدریج آن‌ها را از هم جدا کند. در فارسی رایج در تاجیکستان که اکنون به خط روسی نوشته می شود، لغات زیادی از روسی وارد شده است. در زبان فارسی رایج در افغانستان، واژه‌های زیادی از پشتو وارد شده و در فارسی رایج در ایران، از زبان فرانسوی لغات زیادی آمده است. در ایران و افغانستان و تاجیکستان، لغاتی برای بیان مفاهیم جدید وضع شده که با هم تفاوت دارند. وجود لغاتی از زبان‌های مختلف و اصطلاحات گوناگون برای بیان یک مفهوم در فارسی ایران، تاجیکستان و افغانستان سبب می شود ارتباط زبانی میان ایرانیان و تاجیک‌ها و افغانستانی‌ها دشوار و حتی ناممکن شود (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۲۸۶)؛ بنابراین، سه

گویش ایرانی، افغانی و تاجیکی با اینکه از یک اصل و منشأ هستند و شباهت‌های بسیاری دارند، رفته‌رفته و به مرور زمان، از هم دور شده و هر کدام ویژگی‌های آوایی، زبانی و دستوری مخصوص خود را یافته‌اند.

۳-۷. دری رایج در افغانستان

دری نام یکی از دو زبان رسمی کشور افغانستان است. این کشور که قسمت عمده آن گهوارهٔ ادبیات گران‌بهای فارسی پس از اسلام بوده است، بی‌شک، یکی از شریکان بزرگ و وارثان بحق این فرهنگ وسیع و عمیق است و زبانی که به‌طور مطلق دری خوانده می‌شود، در حقیقت، جز ادامهٔ همان فارسی دری نیست که رابعه بنت کعب، دقیقی، عنصری بلخی، سنایی، سیدحسن غزنوی، عبدالحی گردیزی، خواجه عبدالله انصاری هروی، ناصرخسرو قبادیانی و ده‌ها تن دیگر، با همکاری سایر بزرگان آن سرزمین پهناور، بنیاد گذاشته و به کمال رسانیده‌اند. زبان دری افغانستان با فارسی تفاوت‌هایی جزئی دارد. بعضی از خصوصیات صرف و نحو محلی در آن وارد شده و از این جهت، از فارسی ادبی متداول در ایران متمایز شده است. این تفاوت‌ها اندکی مربوط به چگونگی تلفظ و ادای واک‌هاست که با تلفظ نواحی شرقی و شمال شرقی ایران در غالب موارد همانند است. تفاوت‌های دیگر از نظر لغات و اصطلاحات محلی است که در زبان ادبی افغانستان وارد شده است (خانلری، ۱۳۶۹: ۲۹۳ و ۲۹۴).

زبان پشتو دومین زبان رسمی و ملی رایج در افغانستان است که هر چند زبان فارسی و عربی در این زبان نفوذ یافته، این زبان که امروزه در افغانستان بیش از گذشته مورد توجه است، بسیاری از خصوصیات اصیل زبان‌های ایرانی را حفظ کرده و خود لهجه‌های مختلف دارد. وزیری، آفریدی، پیشاوری و قندهاری از لهجه‌های این زبان به شمار می‌آیند. در پشتو هنوز تشخیص جنس (مذکر و مؤنث) و صرف اسامی رایج است. زبان پشتو صاحب آثار و ادبیات است. از جمله، آثار شاعر معروف این زبان، خوشحال خان را می‌توان ذکر کرد. همچنین مقدار زیادی اشعار محلی و داستان و افسانه به این زبان موجود است (یارشاطر، ۱۳۷۷: ۲۲).

۳-۸. تاریخ افغانستان

افغان نام هریک از شهروندان افغانستان از هر قوم و قبیله و دین، این تعبیر در قانون اساسی مصوب ۱۳۴۳ ش/ ۱۹۶۴م افغانستان (ماده ۱) آمده است. برخی از تاریخ نگاران، افغانان را از دودمان بنی اسرائیل شمرده و نام افغان را منسوب به اوغان پسر ارمیا، پسر طالوت شاه دانسته‌اند. در مقدمه کتاب *الفنستون*، بنی اسرائیلی بودن افغانها ساخته و پرداخته مورخان دربار حاکمان افغان هند دانسته شده است تا برای آن فرمانروایان، شجره‌نامه‌ای با پیشینه‌ای دیرینه و استوار بسازند. برخی هم افغان را به معنای فریاد و فغان دانسته‌اند؛ اما برخی از پژوهشگران معاصر با نگاهی زبان‌شناسانه به موضوع نگرسته‌اند و نام افغان را با *اوجن* یا *آپه‌جن* اوستایی و *اوجن* یا *آپه‌هن* سنسکریت به معنای کشتن، زدن، افکندن، برانداختن و دفاع کردن مقایسه کرده‌اند (فکرت، ۱۳۶۷: ۵۲۲ و ۵۲۳).

نام افغانان نخستین بار در تألیفات پایان قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم، در جغرافیای مجهول المؤلف *حدودالعالم* (۹۸۳/۹۷۲م) که از گوزگانان به دست آمده و تاریخ یمینی (۱۰۲۱/۱۰۲۲) که به قلم عتبی، دبیر محمود غزنوی است و آثار ابوریحان بیرونی (۹۷۲-۱۰۴۸م)، دانشمند مشهور خوارزمی که عالم به معارف عهد خویش بود، دیده می‌شود. در *تاریخ بیهقی*، تألیف مورخ نامی عهد غزنویان نیز اطلاعاتی درباره افغانان وجود دارد (ارانسکی، ۱۳۷۹: ۲۲۸).

اصطلاح افغانستان نخستین بار در قرن چهاردهم میلادی دیده شده؛ ولی این اصطلاح به معنی کنونی دولت و کشور افغانان یا کشوری که تحت سلطنت سلاطین افغان متحد شده باشد، فقط از اواسط قرن هجدهم، یعنی هنگامی که یک دولت بزرگ افغانی تأسیس یافت، مصطلح شد (همان).

بعد از مرگ شاه اشرف و تسخیر قندهار توسط نادر، افغانها تا مرگ نادرشاه، زیر سلطه ایران باقی ماندند. هنگامی که نادرشاه در سال ۱۱۶۱ هجری توسط قومندانان خود به قتل رسید، احمدشاه سدوزایی که فرماندهی قطعات افغانی و ازبک قشون نادرشاه را

بر عهده داشت، به خاطر دفاع از خانواده نادرشاه، با کودتاجیان و افسران ایرانی شدیداً درگیر شد و راه خود را از آن‌ها جدا کرد و با سرعت به قندهار بازگشت. وی در قندهار، لوای استقلال را برافراشت و خود را پادشاه افغانستان اعلام کرد و طایفه ابدالی را درانی لقب داد. بدین ترتیب، سرزمین افغانستان در سال ۱۷۴۷م/ ۱۱۲۶ش مقارن با اوج اختلافات و منازعات میان دو قدرت اروپایی، انگلیس و فرانسه، به عنوان یک واحد سیاسی مستقل شکل گرفت. در این هنگام، کاروان‌های خراج سند و کابل در قندهار، توسط احمدشاه مصادره شد. بدین وسیله، کار احمدشاه بالا گرفت. وی با تجهیز قشون خود، شهر هرات افغانستان را آزاد ساخت و سپس مشهد و سیستان را به طور کامل فتح کرد (اسدآبادی، ۱۳۸۸: ۹۶). این اتفاق در حالی افتاد که هنوز ایران استقلال افغانستان را به رسمیت نشناخته بود و آن را بخشی از خاک خود می‌دانست؛ اما افغانستان به طور رسمی در سال ۱۸۵۷م در زمان پادشاهی محمدشاه قاجار، با حمایت انگلیس، طی عهدنامه پاریس از ایران جدا شد.

احمدشاه بعد از استحکام حکومت خود، متوجه سرزمین هندوستان شد و هند را شش مرتبه فتح کرد که مهم‌ترین این فتوحات فتح پانی پت بود (همان). در آن زمان، کشورهای استعمارگر اروپایی، به خصوص انگلیس، در شبه قاره هند نفوذ کرده بودند. افغانستان تا دوران سلطنت زمان‌شاه، نوه احمدشاه درانی، مانع پیشروی انگلیسی‌ها در هند به شمار می‌رفت؛ به همین دلیل، انگلیسی‌ها با استفاده از رقابت‌های شاهزادگان درانی، آتش جنگ داخلی را برافروختند و توانستند تا سال ۱۸۱۸م، افغانستان را به کشوری بسیار ضعیف تبدیل کنند.

در این میان، انگلیس سه بار به افغانستان حمله کرد که هر سه بار، ظاهراً ناکام شد؛ اما سرانجام امیر عبدالرحمان خان، متحد سیاسی آن‌ها به قدرت رسید و وحدت سیاسی افغانستان را برای اولین بار تحکیم بخشید. بعد از وی، پسرش حبیب‌الله خان به حکومت رسید و به تعهدات پدرش با انگلیسی‌ها وفادار باقی ماند.

پس از شکست بریتانیا در سومین جنگ با افغانستان، امان‌الله خان اعلام استقلال کرد؛ اما حبیب‌الله کلکانی علیه او قیام کرد و ده ماه بعد، محمد نادر خان او را سرنگون کرد. نادرشاه پس از چهار سال حکومت، سرانجام در ۱۷ آبان ۱۳۱۲ به قتل رسید و پسرش ظاهرشاه بر جای او نشست و تا سال ۱۳۵۲ حکومت کرد. در همان سال، محمد داوود خان، برادرزاده‌اش، علیه او کودتا کرد و دوره حکومت جمهوری را در افغانستان برپا ساخت. او پنج سال در قدرت بود؛ اما با انقلاب ۷ ثور ۱۳۵۷ و به قدرت رسیدن کمونیست‌ها، نورمحمد تره‌کی به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور خلق افغانستان انتخاب شد. پس از یک سال، تره‌کی ترور شد و حفیظ‌الله امین دومین رئیس‌جمهور خلق افغانستان شد. در همان زمان، شوروی به‌دلیل بی‌اعتمادی به امین، به افغانستان حمله نظامی کرد؛ امین را کشت و بیرک کارمل را به‌عنوان سومین رئیس‌جمهور خلق افغانستان انتخاب کرد. در این میان، به‌دلیل شرایط موجود، گروه طالبان شکل گرفت. سرانجام، بیرک کارمل هم از ریاست جمهوری خلق کناره‌گیری کرد. در سال ۱۳۶۵، نجیب‌الله به‌عنوان آخرین رئیس‌جمهور خلق افغانستان انتخاب شد. مدتی بعد، نیروهای شوروی از افغانستان خارج شدند و نجیب‌الله به دفتر سازمان ملل در کابل پناهنده شد. مجاهدین او را از آن مکان بیرون آورده و اعدام کردند. این‌گونه، دولت دست‌نشانده شوروی در افغانستان سقوط کرد. با پیروزی مجاهدین در سال ۱۳۷۱، صبغة‌الله مجددی، رهبر جبهه نجات افغانستان، به‌عنوان رئیس‌جمهور موقت انتخاب شد؛ ولی پس از دو ماه، او را کنار گذاشتند. سپس برهان‌الدین ربانی، رهبر جمعیت، به‌عنوان رئیس‌جمهور و گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی، به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب شدند. حکمتیار پشتون بود و ریاست جمهوری را حق مردم پشتو می‌دانست؛ بنابراین، کابل را گلوله‌باران کرد. از همین جا جنگ داخلی مجاهدین برای کسب قدرت شروع شد و در این اوضاع، گروه طالبان به رهبری ملا عمر در سال ۱۳۷۵ وارد کابل شدند و امارت اسلامی افغانستان را شکل دادند. در این دوران، تروریست‌های القاعده به رهبری اسامه بن لادن در ۱۱

سپتامبر ۲۰۰۱، برج‌های تجارت جهانی در نیویورک را منهدم کردند. به تلافی این اقدام، آمریکا در سال ۱۳۸۰ به کابل، قندهار و جلال‌آباد حمله کرد و در کمتر از یک ماه، طالبان را شکست داد و حامد کرزی به ریاست‌جمهوری رسید.

پس از کرزی، در سال ۱۳۹۳، در انتخابات ریاست‌جمهوری، غنی با اّمّا و اگرهای فراوان رئیس‌جمهور شد؛ ولی به دلیل برخی شبهه‌ها در انتخابات، قدرت به طور مشترک بین عبدالله و غنی تقسیم گردید و در انتخابات ۱۳۹۸ نیز دوباره این اتفاق تکرار شد. در دوران ریاست‌جمهوری اشرف غنی، طالبان مجدداً به بازسازی خود پرداختند. در اسفندماه ۱۳۹۸ در قطر، بین طالبان و نماینده دولت آمریکا توافق‌نامه صلحی امضا گردید که به موجب آن، ایالات متحده متعهد شد که تمام نیروهای نظامی آمریکا، متحدان و شرکای ائتلافی را طی چهارده ماه پس از اعلام این موافقت‌نامه، از افغانستان خارج کند. با خروج نظامیان آمریکا، طالبان هم با شکست نظامیان محلی دولت، به تدریج بخش‌های بیشتری از افغانستان را تصرف کردند و در مرداد ۱۴۰۰ نیروهای طالب به پشت دروازه‌های کابل رسیدند. با شنیدن این خبر، رئیس‌جمهور اشرف غنی، از افغانستان گریخت و به این ترتیب، امارت اسلامی طالبان پس از بیست سال دوباره احیا شد.

۴. معرفی و تحلیل واژگان دری افغانی کتاب کورسرخى

واژگان دری افغانی کتاب کورسرخى در این مقاله به صورت الفبایی ذکر شده‌اند و علاوه بر مثال‌هایی از متن کتاب مذکور، برای استناد بیشتر، مثال‌هایی هم از متون نظم و نثر کلاسیک زبان پارسی آمده است. در این مقاله تلاش بر این بوده است تا جایی که امکان دارد، در معنی واژگان دری افغانی، از فرهنگ‌های معتبر زبان فارسی، همانند معین، دهخدا، هروی، بخارایی، فرارودی و لغت‌الفرس استفاد شود؛ اّمّا شماری از این واژگان در این فرهنگ‌ها یافت نشدند که در این موارد با اّتکا به دانش زبانی و فحوای کلام، نزدیک‌ترین معنی در نظر گرفته شده است.

آواره‌داشتن: آواره کردن.

«تخم و ترکه فئودال را چه به کمونیست‌ها؟ ول کن این مصیبت را خودت را آواره داری که چه؟» (۴/۲۵)!

آزار دادن: اذیت کردن.

«مادرم با عجله چیزهایی برای خوردن آماده کرد و وقتی دید نمی‌خورم، زد زیر گریه و خواهش کرد آزار ندهم» (۱۰/۱۴).

آدم، عاقبت اسمش را می‌کشد: عبارتی مثل گونه رایج در افغانستان به این معنی که اسامی افراد در سرنوشت و زندگی آن‌ها تأثیرگذار است.

«می‌گویند آدم عاقبت اسمش را می‌کشد؛ اما آن شکاف لب انار که تمام زندگی‌اش نبوده» (۷/۶۳).

اوغان: افغان.

«اووو! بچه گک‌های اوغان، شما سر به جان کزدم نکنید، که بکنند؟ و خندید» (۱۰/۴۰).

ای: این.

«جوابم را نمی‌دهد. به همراهم می‌گوید: ای دختر را ببر» (۱۸/۲۲).

بشخاردن: چیزی را در درون چیز دیگر فشردن.

«لولة توپ را بشخاردی؟ گفت: بشخاردم، بشخاردم. هر چه لته بود بشخاردم. دگه فیر نکرد» (۳/۹).

به در شدن: خارج شدن، بیرون شدن.

«حالا فکر می‌کرد محبوبه از همان‌هاست و پسرش را گمراه کرده تا از خانواده به در شود و در ایران با از این جور گرفت‌و‌گیرها بسازد» (۱۳/۲۳).

از در در آمدی و من از خود به در شدم / گویی کز این جهان به جهان دگر شدم
(سعدی، ۱۳۹۸: ۱۸۱).

بچه کم: بچه کوچک من. بچه در افغانستان به طور مطلق برای فرزند پسر به کار
می رود؛ اما در این کتاب این گونه نیست و شامل دختر و پسر می شود.

«سرش را برگرداند و گفت: همه اش این نیست. زمین ها را بازپس می دهند، جان را
پس نمی دهند. آبرو، شرف، وطن، خاک... او بچه کم، حیف تویی که دگر خاکی برایت
نمی ماند» (۹/۳۰).

بچه گک: بچه کوچک.

«اما گفت: اووو! بچه گک های اوغان، شما سر به جان کژدم نکنید» (۱۰/۴۰).

بچوک ها: بچه ها.

«مردان طالب خدا زبان خانم را بریده کردند تا دگر انگلسی به بچوک ها یاد نکند»
(۲۳/۶۹).

برقع: روی بند، نقاب (معین)، پوشش رایج زنان در افغانستان.

«زنی دیدم که چهار خال روی چانه اش گذاشته بود و برقع را بالا زده بود و چاک
سینه اش پیدا بود» (۱۳/۵۵).

به خیر: به سلامت. ان شاء الله، اگر خدا بخواهد، به سلامتی (انوشه و خدابنده لو،
۱۳۹۱: ۱۵۲).

«با لبخند پهن تری گفت: به خیر. به چند اروپایی که در صف بودند هم گفت: به
خیر» (۷-۶/۱۰۲).

بیخی: اصلاً، انگار، هرگز، بالکل، کاملاً (فکرت، ۱۳۷۶: ۷۸). کاملاً، بسیار، به کلی،
یکسره (انوشه و خدابنده لو، ۱۳۹۱: ۱۶۱). در این کتاب، بیشتر همان معنی اصلاً و انگار
دارد.

«بیخی که همین روزها رمان‌ها را از کتابخانه دانشگاه کابل جمع می‌کنند»؛ «بیخی جنگ تمام شده، خشت و آجر دوباره سر هم می‌شود» (۱/۶۳؛ ۲۴/۵۶).

بی‌راه: برخلاف دیگران در مسیری دیگر حرکت کردن.

«دیدم که زن‌ها دویدند سمت خانه مادر امان و من بی‌راه دویدم سمت خانه ظاهرخان» (۱۵/۲۹).

به راه کردن: به راه انداختن.

«با عصبانیت ظرف را هل داد و گفت: بر پدرشان لعنت، ببین با ما چه بازی به راه کرده‌اند! تا کجا بدبختی؟» (۱۵/۵۴).

بریده کردن: بریدن.

«مردان طالب خدا زبان خانم را بریده کردند تا دگر انگلسی به بچوک‌ها یاد نکند» (۲۲/۶۹).

بار گرفتن: باردار شدن.

«اگر در همان تنور زنش هم شده و بچه بار گرفته، الله اعلم» (۸/۹۰).

بت: ساکت و بدون حرکت، معادل خشکش زده.

«بغض کرده‌ام و کلافه‌ام. سلما از من بدتر، همان‌طور بت نشسته پای تصویر» (۶/۸۰).

بالاروندگی: تهوع، استفراغ.

«اگر هم زن باشند، بدحال می‌شوند و بالاروندگی دارند» (۳/۱۲۲).

پرسال‌تر: بزرگ‌سال‌تر.

«محمد عثمان با یکی از مردها که پرسال تر است، گپ می‌زند، سرافکنده و متواضع»
(۱۸/۱۲۴).

پالیسی: سیاست.

«می‌گفت: چه کار خیالات پالیسی‌اش داری؟ زن خوبی است غریب است در این قوم»؛ «می‌گوید: ایران دغلك است. هیچ‌کس در اینجا پالیسی‌های ایران را تأیید نمی‌کند» (۲۲/۷۹؛ ۶/۲۵).

پسنديده: ماهر.

پسنديدگی: مهارت.

«اما مادرم زن پسنديده‌ای بود و این پسنديدگی را آموزش می‌داد» (۱۰/۵۰؛ ۹/۵۰).
تشناب: سرویس بهداشتی، مستراح، مبال، توالت، دست‌شویی، گرمابه (انوشه و خدابنده‌لو، ۱۳۹۱: ۲۷۵).

«چند ماهی همه، مخصوصاً دایه‌ام، از محل زندگی عقرب‌ها زنده‌ام می‌دادند: زیر کندهای بغل تنور، خاک زیر سایه درخت‌ها، خنکی درز حمام و تشناب» (۴/۳۹).

تیار کردن: درست کردن، آماده کردن.

تیار: آماده، مهیا (انوشه و خدابنده‌لو، ۱۳۹۱: ۳۰۱).

«گفت: ان‌شاءالله شما در اقامتتان یک بار برایمان تیار کنی تا حالی‌دان شویم»؛
گفت:

چی نیازه تا براتان تیار کنم؟» (۱۱/۴۹؛ ۱۸/۵۸).

تازك: تازه.

«مانده‌ام از تو که از این مردم دفاع داری و تازك بچه‌دار هم می‌شوی!» (۲۳/۷۹).
ته کشیدن: کم کردن، پایین آوردن.

«گفت: خُب دختر جان، شعله را ته کشیم تا زود نجوشد» (۸/۵۲).

جوړیدن: جست و جو کردن، معاینه کردن، پیدا کردن (دهخدا). در اینجا به معنی جست و جو.

«ما در خانه مان هفت موش کور داشتیم که از وقتی آواره شدیم، هر شب راه سفره را گم می کردند و ما را می جوړیدند؛ «اما چه فایده که بیشتر بجورم» (۲/۲۱؛ ۱۴/۹۶). جست: لحظه.

«درازدم جان دار است. جستی معطل کنی، گزیده. اما این طور نمی تواند» (۴/۴۰). چوری: بازو بند، دست بند (دهخدا)؛ دست بند، انگو (فکرت، ۱۳۷۶: ۱۰۴)؛ دست بند زرین یا سیمین، دست بند و انگوی بدلی از جنس شیشه و بلور (انوشه و خدا بنده لو، ۱۳۹۱: ۳۸۴).

«جفتمان بی قرار قبلی، چوری افغانی بسته بودیم»؛ «افسر زندان فردوس اهل شیراز است و روی میزش یک چوری زنانه بافت افغانستان دارد با یک پاکت چای سبز هندی» (۱۹/۱۲۷؛ ۹/۱۱۰).

چی استش: چی هست. در افغانستان به جای «هست» از «است» استفاده می شود.

«اووو! تو خرد بچه چه فهم داری کمونیست چی استش، دختر؟» (۶/۳۰).

چه خیال: چه اهمیتی دارد.

«و چه خیال که در این بلبشو دو بچه با شیشه های پُر از عقرب سرشان گرم بود» (۳/۴۲).

حالی دان شدن: فهمیدن، حالی کسی شدن.

«گفت: ان شاء الله شما در اقامتتان یک بار برای ما تیار کنی تا حالی دان شویم» (۱۱/۴۹).

خرد بچه: بچه خرد، بچه کوچک.

«تو خردبچه چه فهم داری کمونیست چی استش؟»؛ «اووو! تو خردبچه چه فهم داری کمونیست چی استش دختر؟» (۱/۲۳؛ ۵/۳۰).

خیال جمع: خاطر جمع

«مادر با خیال جمع سکوت کرد» (۱/۵۹).

خیلی نفر بودن: تعداد زیاد بودن.

«فاروق گفت: مادرم دوید سمت زنجیر. خیلی نفر بودیم. او دوید، من پی اش دویدم و دورتر بودم که دست هایش را به سیم گرفت» (۲۳/۵۹).

خوش داشتن: نکوداشتن، خوب داشتن (دهخدا)،؛ خوش آمدن کسی از چیزی یا کسی، دوست داشتن (انوشه و خدابنده لو، ۱۳۹۱: ۴۳۱).

«برای زن عمویم که زنی سنتی از خاندان بارکزی پشتون بود و هیچ وقت من را خوش نداشت» (۲/۵۰).

خسبیدن: خوابیدن، غنودن.

«چون عقرب جانور روز نیست و روزها در جایی خنک می خسبد»؛ «پدرم یک باره به عربده گفت: ناصر از بکها خسیده بودند که روسها ما را خوردند؟» (۴۱/۲۱؛ ۳۹/۱۲).

درازدم: عقرب (ادیب طوسی، ۱۳۸۸: ۲۵۴).

«درازدم جاندار است. جستی معطل کنی، گزیده، اما این طور نمی تواند» (۴/۴۰).
دغلك: دغل کار.

«می گوید: ایران دغلك است. هیچ کس در اینجا پالیسی های ایران را تأیید نمی کند» (۴/۷۹).

دفاع داشتن: دفاع کردن، جانب داری کردن.

«مانده ام از تو که از این مردم دفاع داری و تازک بچه دار هم می شوی!»

دویی: دومی.

«واقعیت این است که نسل دویی‌ها از هم انتظار شش‌دنگ افغانستانی بودن را ندارند» (۲۲/۱۰۱).

دردسر کردن: برای کسی دردسر درست کردن.

«اما می‌گوید: آن‌قدر حکم دستت نمی‌دهم که دردسرم کنی» (۱۸/۱۱۹).

دالر: دلار

«نه، این پول‌ها که ماندنی نیست. بسته به نفرش، از صد تا پانصد دالر قبل حرکت می‌گیرم»؛ «ایرانی‌ها مال هر کجای ایران باشند، حتی مرزی‌ترین نقطه، به دلار نمی‌گویند دالر» (۱-۴/۱۲۶).

دل‌بدی: حس‌بد، ناراحتی.

«تکرار مدام کلمهٔ مرز در سرم دل‌بدی دارد» (۹/۱۱۸).

سیل کردن: نگاه کردن. این فعل بدلی است از سهستن یا سهیستن در زبان پارسی به معنی نگرستن و نگاه کردن، دیدن، سی کردن هم گویند (فکرت، ۱۳۷۶: ۱۳۵).

«یکی‌شان می‌گفت: سیل کردی روس‌ها را چنان به در کردیم؟»؛ «گفت: بیا بنشین این‌ها را سیل کن دختر. قرار است پرچمان را پس بدهند. همان سه رنگ خودمان»؛ «می‌گوید: هیچ می‌پرس. سیل کن، این‌ها مسافر تازه‌اند» (۱۱/۲؛ ۲۱/۲۹؛ ۱/۱۲۱).

سنگین‌زبان: کسی که لکنت زبان دارد.

«از عقرب‌گزیدگی خشمش برایم ماند و لکنت دایه‌ام که در پنجاه‌سالگی زهر عقرب سنگین‌زبان‌ش کرده بود» (۲/۳۹).

سوززدن: سوختن.

«باور داری هنوز جای بخیهٔ سزارین سوز می‌زند و نمی‌گذارد ورزش کنم؟» (۱/۸۳).

سر به جان کردن: جان به سر کردن.

«قرار می‌کند سر به جانش نکنم، فقط تماشا کنم و قدر این فرصت را بدانم، هر چند
هنوز

برایش سؤال است که چه کاره‌ام» (۱۹/۱۱۹).

شستن: نشستن.

«باچشم‌های خشمگین ادامه می‌دهد: آنجا که شسته‌ای، همه راست می‌گویند؟»
(۱۳/۸۱).

هر که با سلطان شود او هم‌نشین / بر درش شستن بود حیف و غیین (ادیب طوسی،
۱۳۸۸: ۴۱۴)

شو: شوهر (فکرت، ۱۳۷۶: ۱۳۹). شو مخفف شوی است که شوهر باشد.

«می‌گوید: بله، لاغرند. تو نباید به خاطر شویت این را منکر باشی» (۶/۸۲).

بس شهر که مردانشان با شه بچخیدند / کامروز نبینند در او جز زن بی‌شو (ادیب
طوسی، ۱۳۸۸: ۴۲۷)

اگر دختر آیدش چون کرد شوی / زن آسا و جوینده رنگ و بوی (فردوسی، ۱۳۷۳:
۷۵)

صبا: فردا، روز بعد از امروز.

«محمد عثمان گفته: صبا پنج صبح راهی می‌شوم. زودتر بیاید» (۱۳/۱۱۷).

طلب‌دار: طالب، خواستار.

«بین، او با ما طلب‌دار صلح است و افغانستان را آزاد می‌کند. دنیا باید دست مردان
بزرگ باشد» (۱/۷۹).

فهم کردن: دریافتن، فهمیدن، درک کردن (دهخدا).

«سکوت کردم. آدمی در کودکی هم فهم می‌کند کی حق بیمارشدن ندارد»
(۱۲/۱۴).

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد / دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۹۲)

سر تسلیم من و خشت در میکده‌ها / مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت
(همان: ۱۷۲)

فهم داشتن: فهمیدن، فهم بودن (دهخدا).

«عمو جواب داد: فهم ندارم چه می گویی» (۹/۵۴).

فهم گرفتن: فهمیدن.

«نمی دانستم چرا در این بلبشو سقوط طالبان چنین تصمیمی گرفته و چطور فهمش
نمی گیرد» (۲۰/۶۷).

فیر کردن: آتش کردن، شلیک کردن.

«گفت: بشخاردم، بشخاردم. هرچه لته بود بشخاردم. دگه فیر نکرد»؛ «زنی در گوشم
گفت: نیروهای ناتو. انگار نباید کلمه ناتو را بلند به زبان می آورد»؛ «هیچ خیره نشو.
بترسند فیر می کنند» (۲/۵۶؛ ۴/۹).

فرشانه: گریه و زاری، گریه همراه با ناله و عجز.

«اوایل آن قدر گریه و فرشانه داشته که می گفته اند جنّ واردش شده و بعد کم کم
لال شده» (۲۸/۱۸).

فهم شدن: فهمیدن.

«تو فهمت نمی شود دختر. پدرت بی حساب پولش می داد» (۲۱/۹۰).

قاعده: بنا، اساس، مؤنث قاعد (پایه، اساس) (معین).

«طالبان حمله کرده بودند و هم تیمی های فواد که از مجاهدین چپ بودند، به قاعده
کلّ مبارزات چپها او را لو داده بودند؛ اما معلوم نشد کی او را کشته. مگر فرقی
می کرد؟» (۱۵/۵۷).

تیمار غریبان اثر ذکر جمیل است / جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست (حافظ، ۱۳۶۲: ۱۵۶)

قرار کردن: قرار گذاشتن، عهد کردن.

«قرار کردند بگویند مادرم بیمار است و خوب است انار خودش را برساند» (۹/۶۹).
قراری کرده‌ام با می‌فروشان / که روز غم به جز ساغر نگیرم (حافظ، ۱۳۶۲: ۶۶۴)
طایر دولت اگر باز گذاری بکند / یار باز آید و با وصل قراری بکند (همان: ۳۸۴)
قطیفه: پارچه‌ای شال‌مانند که مردان در افغانستان از آن استفاده می‌کنند که مانند شال دور سر می‌پیچند یا بر دوش می‌اندازند.

«مردی دیدم که کلاه شاه مسعودی به سر داشت و قطیفه طالبانی دورش پیچیده بود» (۱۲/۵۵).

مگر قطیفه حمامی است خلعت وصل / که می‌دهند به عاشق بتان لاله‌عذار (دهخدا)
قاچاق‌بر: قاچاقچی.

«قاچاق‌بر آشنایی پیدا کردند و فرستادند»؛ «یا این سؤال برای یک قاچاق‌بر انسان زیادی پیچیده است یا با رندی از رویش پرید» (۱۴/۶۹؛ ۱۳/۱۲۶).

کجره: اجاق، اجاق‌گاز.

«عمو دوباره سرش به وافورش رفت و خم شد روی آتش کم‌جان کجره» (۱۶/۵۶).
کلان‌شدن: بزرگ‌شدن (دهخدا).

«گفت: اینجا هم بچه‌ها کلان می‌شوند» (۱۱/۱۰۶).

«امیر چنان کلان شد که همه شکار بر پشت پیل کردی» (دهخدا).

کاکه^۱: خوش‌مرام، بامعرفت، خوش‌بزم، گیرا، کاکا، برادر پدر، عمو.

«دوست پدرم کاکه رحمان که بعد پیوستن به جنبش خلق، رفیق رحمان شده بود» (۱۷/۹۰).

گپ زدن: گفتن، سخن گفتن (دهخدا).

«دیگران به خودشان افتاده بودند و از آبروی مرحوم وارث مرحوم و بچه‌های مرحوم گپ می‌زدند»؛ «می‌شد باور کرد که مروه سرنوشتش را پذیرفته و نخواسته گپ بزند»؛ «شش روز اقامت ملالی در تهران را هر روز در کافه نشستیم و گپ زدیم»؛ «ملالی بی‌وقفه از کارهایی که در این مدت کرده گپ می‌زد»؛ «محمد عثمان با یکی از مردها که پرسال‌تر است، گپ می‌زند، سرافکنده و متواضع» (۱۱/۸۸؛ ۲۱/۹۲؛ ۸/۱۰۰؛ ۳/۱۰۶؛ ۱۶/۱۲۴).

گپ (gap) تلفظ دیگری از گپ به معنی حرف. این کلمه در افغانستان نیز متداول است (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۴۵۱).

هر کجا زلف ایازی دید خواهی در جهان / عشق بر محمود بینی گپ‌زدن بر عنصری
(ادیب طوسی، ۱۳۸۸: ۶۶۰)

روان گشته دائم دو چیز از جهان شد / ز دو چشم کوری ز دو گپ لالی (فرهنگ
اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۲۸)

لاگیر: دل‌چسب، فراگیر.

«سایه گنبد در زل آفتاب ظهر تابستان لاگیر بود» (۵/۳۷).

لاجان: بی‌جان، ضعیف، ناتوان.

«لشکری شکست خورده و لاجان بودیم در انتظار تقدیر»؛ «در آن عصر بهاری کابل، لاجان‌تر از همیشه‌ام با ملالی خداحافظی کردم و از کافه بیرون زدم» (۲۱/۱۰۶؛ ۱۳/۴۴).

مربوطی داشتن: معادل مربوط شدن.

«می‌پرسد: به ما مربوطی دارد؟» (۸/۷۵).

معلوم کردن: شناسانیدن، مشخص کردن، نشان دادن.

«شصت ساله می نمود، حدوداً هم سن و سال خود پدر، با دست بند و ساعت طلا و دندان طلا و از همه جذاب تر، گوشواره های حلقه ای درشت طلا و هیچ معلوم نمی کرد افغان است» (۲۰/۹۳).

ناسور: جراحت، زخم، زخمی که آب کشیده و عفونی شده باشد (معین).

«کینه ای ناسور از کمونیست ها به دل داشت» (۱۰/۲۳).

نگیرید: نگذارید

«همه می گفتند سر به سرش نگیرید» (۲۸/۲۱).

نی: (حرف ربط، شبه جمله) نه، حرف نفی است (دهخدا).

«اولین جمله ای که در توصیف شغلش می گوید این: هر کسی سبیل ندارد. باید مردم را آسوده کرد یا نی؟» (۳/۱۲۰).

سگ دوست شد و تو آشنا نی / سگ را حق حرمت و تو رانی (دهخدا)

نگهت: نگاهت به معنی بوی خوش.

«نگهت دگر دارد سرو سوسن کابل» (۱۵/۲).

نگهت کام صراحی چو دم مجمر عید / زو بخور فلک جان شکر آمیخته اند (دهخدا)

نام خدا: ماشاءالله.

«پسرعمویم را دیدم که برایم دست تکان داد و با شوق فریاد کشید: الله اکبر! نام

خدا.»

نام خدا چه کرده ای نرگس سرمه ساي را / کز رگ جان گشوده ای پرده های های

را (دهخدا)

وزن گرفتن: وزن کردن.

«گفت: حال آب را با چه وزن بگیریم؟» (۱۹/۵۳).

ولایت: استان.

«مرز ایران، خراسان جنوبی / ولایت فراه، افغانستان» (۳/۱۱).

یاد کردن: یاد دادن، آموزش دادن.

«گفت: مردان طالب خدا زبان خانم را بریده کردند تا دگر انگلیسی به بچوک‌ها یاد نکنند» (۲۳/۶۹).

نتیجه گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی و تحلیل واژگان دری افغانی در کتاب کورس‌سرخ‌ی نوشته‌ی عالیه عطایی انجام شده و حدود هشتاد لغت دری رایج در افغانستان از این اثر استخراج گردیده است. به‌طور کلی، می‌توان واژگان دری این کتاب را به دو دسته کلاسیک و امروزی تقسیم کرد که مراد از واژگان کلاسیک، لغات و ترکیباتی‌اند که از دیرباز در زبان پارسی وجود داشته و در متون نظم و نثر نخستین شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان به چشم می‌خورند. همچنین واژگان امروزی، لغاتی‌اند که در دوره‌های متأخر در زبان دری ایجاد شده‌اند. شماری از این لغات، فارسی‌اند؛ اما در متون قدیم تداول نداشته‌اند و قاموسی نیستند و گویا تنها در زبان عامه کاربرد داشته‌اند؛ مانند بشخاردن و شماری دیگر از واژگان امروزی این کتاب، کلماتی‌اند که ریشه فارسی ندارند و از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی دری افغانی شده‌اند؛ مانند دالر، پالیسی و فیرکردن. همچنین برخی از واژگان دری این کتاب، معنایی متفاوت با آنچه در فرهنگ‌ها آمده است، دارند و شمار اندکی از لغات هم در معنایی متفاوت با آنچه در افغانستان رایج است، به کار برده شده‌اند که این می‌تواند متأثر از مهاجرت، زندگی یا تحصیل نویسنده در کشوری دیگر باشد.

چو عندلیب فصاحت فروشد ای حافظ
تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

منابع

- ادیب طوسی، محمدامین (۱۳۸۸)، **فرهنگ لغات ادبی**، ج ۱ و ۲، چ ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۴)، **تاریخ زبان فارسی**، چ ۲، تهران: سمت.
- اسدی طوسی، ابو منصور علی بن احمد (۱۳۱۹)، **لغت فرس**، تصحیح عباس اقبال، تهران: خلیجی.

- اسدآبادى، سيدجمال‌الدین (۱۳۸۸)، **تاریخ افغانستان**، ترجمه داود عطایی قندهاری، مشهد: مشاور توس.
- ارانسكى، يوسف م. (۱۳۹۴)، **زبان‌های ایرانی**، ترجمه علی اشرف صادقی، ج ۳، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۷۹)، **مقدمه فقه‌اللغه ایرانی**، ترجمه کریم کشاورز، ج ۲، تهران: پیام.
- انوشه، حسن و غلامرضا خدابنده‌لو (۱۳۹۱)، **فارسی ناشنیده**، ج ۱، تهران: قطره.
- باقری، مهری (۱۳۹۸)، **تاریخ زبان فارسی**، ج ۲۳، تهران: قطره.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲)، **دیوان حافظ**، تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ۲، تهران: خوارزمی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، **لغت‌نامه**، تهران: دانشگاه تهران.
- دریایی، تورج (۱۴۰۰)، **تاریخ ایران آکسفورد**، تهران: نشر نو.
- رجایی بخارایی، احمدعلی (۱۳۷۵)، **لهجه بخارایی**، ج ۲، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- رواقی، علی (۱۳۹۰)، **فرهنگ شاهنامه**، ج ۲، تهران: مؤسسه متن.
- _____ (۱۳۹۲)، **زبان فارسی افغانستان**، ج ۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ریاضی هروی، محمدیوسف (۱۳۶۹)، **به عین الوقایع (تاریخ افغانستان)**، به کوشش محمدآصف فکرت، تهران: موقوفات افشار.
- سنایی (۱۳۸۸)، **دیوان سنایی غزنوی**، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، ج ۷، تهران: سنایی.
- سبزیان‌پور، وحید (۱۳۸۹)، **معرفی آشنایی بی‌نام و نشان و طرحی نو برای واژه‌سازی در زبان فارسی**، فصلنامه مطالعات زبانی و بلاغی، دوره ۱، شماره ۲، صص ۲۳-۴۸.
- سعدی شیرازی (۱۳۹۸)، **غزلیات سعدی**، انتخاب و شرح حسن انوری، ج ۱۸، تهران: قطره.
- صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۶۶)، **فرهنگ واژه‌نمای حافظ**، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- عطایی، عالیہ (۱۴۰۰)، **کورسرخى**، ج ۹، تهران: چشمه.
- فردوسی (۱۳۷۳)، **شاهنامه**، ج ۹، تهران: قطره.
- فکرت، محمدآصف (۱۳۷۶)، **فرهنگ هروی**، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- _____ (۱۳۶۷)، **«افغان»**، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۸)، **نامه باستان**، به اهتمام سعید میرمحمدصادق و نادره جلالی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- معین، محمد (۱۳۵۱)، **فرهنگ فارسی معین**، تهران: امیرکبیر.

- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۱)، تاریخ و زبان در افغانستان، ج ۲، تهران: موقوفات افشار.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۹)، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ج ۴، تهران: نشر نو.